

نبوت و امامت در اندیشه ملاصدرا

مجید اسکندری*

چکیده

این مقاله، پس از بررسی رأی صدرالمتألهین پیرامون نبوت و کیفیت دریافت وحی، و بحث از نظریه امامت در حکمت متعالیه، به بیان استدلال‌های ملاصدرا بر وجوب وجود امام، رأی او را پیرامون اعتقاد به مهدویت می‌پردازد. با بیان دیدگاه صدرالمتألهین در باب وجود و غیبت امام دوازدهم، به مقایسه اجمالی آرای وی با نظریات فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و میرداماد و مواضع متکلمان امامیه همچون شیخ مفید، سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی پیرامون مهدویت می‌پردازد. نکته قابل تأمل اینکه آرای صدرالمتألهین نه تنها جامع تمامی نظریات متفکران پیش از خود است، بلکه حاوی نکاتی بدیع و بی‌سابقه در این باب می‌باشد.

کلید واژه‌ها: مهدویت، نبوت، امامت، ولایت، وحی، غیبت، ملاصدرا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

اعتقاد به وجود و ظهور مهدی عج در آخرالزمان، ریشه در احادیث و روایات متأثر از نبی اکرم ص و ائمه اطهار ع دارد. اما با نگاهی اجمالی به تاریخ علوم اسلامی معلوم می‌شود که بحث از این اعتقاد، تنها مورد توجه محدثان نبوده است، بلکه بیشتر متکلمان، عرفا و فیلسوفان هم در آثار خود این بحث را وارد کرده و به مقتضای نظام فکری مختار خود، به تحلیل و تبیین آن پرداخته‌اند. آنچه از بررسی تحلیل‌ها و تبیین‌های مختلف متکلمان، عرفا و فیلسوفان از این اعتقاد، روشن می‌شود آن است که وجه مشترک این نظریات قول به ضرورت وجود و حضور یک امام در هر زمان است و بیانات و استدلال‌های آنها نیز در تبیین و دفاع از مهدویت، بیشتر به همین بخش مشترک باز می‌گردد. بنابراین، در بررسی آرای فیلسوفان اسلامی پیرامون اعتقاد به مهدویت، که موضوع همین مقاله می‌باشد، باید بیش از هر چیز به استدلال‌های آنها بر ضرورت وجود امام در هر زمان توجه کرد. با کند و کاو در این بخش از آثار فیلسوفان اسلامی، این حقیقت معلوم خواهد شد که بحث از مهدویت همواره یکی از دغدغه‌های اصلی حکمای اسلامی از فارابی تا صدرالمتألهین بوده است، اما وضوح و ضرورت این بحث در نظام‌های فلسفی فارابی و ابن سینا کمتر از حکمت اشراق، و در حکمت متعالیه حایز بیشترین حد است.^۱

در مقاله حاضر نخست گزارشی جامع از دیدگاه ملاصدرا پیرامون مهدویت ارائه می‌شود، سپس موضع وی در این باب با مواضع برخی از متکلمان و فیلسوفان سلف او مورد مقایسه قرار می‌گیرد. برای نیل به این دو مقصود، پیش از هر چیز، از آن رو که وی میان نبوت و امامت، تفاوت اساسی قایل نیست، نظریه او پیرامون نبوت، خصایص نبی و کیفیت دریافت وحی و الهام و به مقتضای بحث، مطالبی در باب ولایت و ختم نبوت ذکر می‌شود. پس از تمهید این مقدمات، نظریه ملاصدرا در باب امامت، فواید وجودی امام و نیز به دلیل ارتباط وثیق میان قول به ضرورت وجود یک امام در هر زمان و قول به مهدویت، استدلال‌های ده‌گانه او بر اثبات وجوب وجود امام، به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد و با بیان عقیده وی پیرامون امام دوازدهم و غیبت آن امام، گزارش آرای او در باب مهدویت به انجام خواهد رسید. در پایان هم به عنوان نتیجه بحث، با بررسی استدلال‌های ملاصدرا بر اثبات وجوب وجود امام و مقایسه آنها با استدلال‌های دیگر متفکران سلف او، جایگاه وی در تاریخ این مسئله روشن خواهد شد.

۱. نظریه نبوت

ملاصدرا در مهم‌ترین کتاب خود، *الحکمة المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه* که جامع تمام آرای فلسفی اوست، فصل مستقلی به نبوت اختصاص نداده است، ولی در آثار فلسفی دیگرش همچون *الشواهد الربوبیه، المبدأ و المعاد، المظاهر الالهیه، مفاتیح الغیب* و سرانجام *شرح اصول الکافی*، به نحو بسیار مفصلی از نبوت و ولایت سخن می‌گوید. این نوشتار در صدد بیان تفصیلی آرای ملاصدرا پیرامون نبوت نیست؛ بلکه به دلیل آنکه در فلسفه او نظریه نبوت به نحو تنگاتنگی با نظریه امامت مرتبط است، از میان انبوه مباحثی که وی پیرامون نبوت مطرح می‌کند، فقط به بیان مطالبی می‌پردازد که به ما در ترسیم نظریه امامت و مهدویت در فلسفه او مدد می‌رساند.

۱-۱. خصایص سه‌گانه نبی

خصیصه اول نبی، علم بی‌واسطه و عظیم اوست. به نظر صدرالمتألهین، نفوس مردم از حیث کسب علم دارای مراتب مختلفی است؛ برخی چنان نفس ضعیف، تیره و تاریکی دارند که حتی به واسطه تعلیم هم چیزی از معارف در نفس آنها جای نمی‌گیرد. در عوض، کسانی هستند که نفس و قوه حدسشان به چنان حدی از شدت می‌رسد که در زمانی کوتاه، علوم بسیاری را فرا می‌گیرند. به همین ترتیب، در طرف کمال این طیف از مراتب مختلف قوه عقلیه، نفوس مقدس انبیا قرار دارد که در اندک زمانی بدون تعلیم بشری، تمام علوم و معارفی که حصول آن برای بشر ممکن است، واجد می‌شوند. وی در تبیین این خصیصه انبیا، متذکر می‌شود که نفس ناطقه آنها، به دلیل خلوص و صفای بی‌بدیلشان با عقل کلی یا روح اعظم که همان عقل فعال باشد، متصل می‌شود و معارف عظیم الهی، از طریق این اتصال به عقل فعال، به نفس نبی افزوده می‌گردد. به عقیده وی، این مقام را هم انبیا و هم اولیا می‌توانند کسب کنند.^۲

خصیصه دوم، آن است که نفس نبی در مرتبه قوه خیالش به چنان مرتبه‌ای از شدت و قوت رسیده است که می‌تواند در حالت بیداری عالم غیب، عالم صور جزئی یا علم خیال را به چشم باطنی ببیند. در این مرتبه، قوه خیال نبی به حدی از فعلیت رسیده است که صورت ملک حامل وحی برای وی متمثل می‌شود و کلامی از این ملک از جانب خداوند می‌شنود. صدرالمتألهین، بر این باور است که این مرتبه خاص نبی است و ولی را با او در این مقام شراکتی نخواهد بود.^۳

خصیصه سوم آن است که نفس نبی چون از جهت قوای تحریکی و عملی نیز به کمال رسد، به تأثیر بر هیولای عالم ماده، بدین نحو که صورتی را از آن برگیرد و صورتی دیگر به جای آن آورد، قادر خواهد شد. بدین ترتیب، معجزات عملی انبیا، چون شفای مرضی و احیای اموات و دیگر خوارق عادات متأثر از آنها، معنی محصلی به خود می‌گیرد.^۴ صدرالمتألهین در تعلیل این رأی خود، اظهار می‌کند که نفوس فلکی در هیولای عالم و اعطای صور مختلف به آن، مؤثر است؛ پس هرگاه نفوس انسانی نیز به کمال رسد و قوای عملی و تحریکی خودش را به سرحد کمال برساند، شبیه به نفوس فلکی می‌گردد و می‌تواند همچون این نفوس، در عالم کائنات به دخل و تصرف بپردازد. صدرالمتألهین در این خصیصه هم، چون خصایص سابق، قایل به تشکیک در شدت و ضعف است و بر آن است که اگرچه در یک طرف این طیف نفوس قدسی انبیا و اولیا واقعند، اما از جانب دیگر، نفوس ضعیف آدمیان دیگری نیز وجود دارد که دایره تأثیر آنها از حدود بدن جسمانی خودشان فراتر نمی‌رود و اینان تنها قادر به تأثیر و مطیع ساختن قوای عملی بدن خود هستند.

مطلبی که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد، آن است که به نظر صدرالمتألهین، هر یک از این سه خصیصه خود معجزه و خرق عادت است؛ چرا که غیر انبیا از نیل به این مراتب عاجز می‌باشند و این خود نشانه‌ای از صدق آنها و رسالتشان از جانب خداست. اما کمال نبی در تعقل، به عقیده وی، ارزشمندترین این معجزات است و خواص علما و اهل نظر این خصلت پیامبر را والاترین قسم از اقسام معجزات و کرامات می‌دانند.^۵ چنان‌که ملاحظه می‌شود، ملاصدرا از میان خصایص سه‌گانه نبی فقط خصیصه دوم را مختص انبیا می‌داند و این خود نشانگر آن است که وی اختلافی اساسی میان امامت و نبوت قایل نیست. علاوه بر این، وی حصول مرتبه پایین‌تری از وحی را برای ائمه و اولیا که «الهام» نام دارد، ممکن می‌داند. او تفاوت میان ایحاء و الهام را اولاً، از حیث شدت وضوح معرفت حاصل از عقل فعال یا همان ملک حامل وحی (در ایحاء) و وضوح کمتر آن (در الهام)، و ثانیاً به لحاظ شناسایی علت معطی معرفت یا ملک وحی (در ایحاء) و عدم شناسایی (در الهام)، می‌داند.^۶ ملاصدرا از طرف دیگر، در شرح اصول الکافی، به تعداد دیگری از اوصاف نبی و امام اشاره می‌کند، اما از آن رو که این اوصاف بنا بر نظام فکری وی واجد اهمیت فراوانی در اثبات وجوب وجود امام در هر زمان و نیز ضرورت اعتقاد

به امام حاضر است، ما این اوصاف را تحت عنوان «فواید وجودی امام» در بخش نظریه امامت ذکر خواهیم نمود.

۲-۱. وجوب بعثت انبیا

صدرالمتألهین، استدلال خود بر وجوب بعثت را در کتاب‌های *الشواهد الربوبیه*، *المبدأ والمعاد*، *مفاتیح الغیب* و *سرانجام در شرح اصول الکافی* ذکر می‌کند. این استدلال‌ها اگرچه دارای مضمونی کم یا بیش واحدند، اما نوع بیان و نحوه ترتیب مقدمات آنها با هم متفاوت هستند. ما در اینجا، از میان تقریرهای مختلف او، استدلالی را که در کتاب *شرح اصول الکافی* اقامه می‌کند، به دلیل نظم بیان و احتوای آن بر تمامی نکات موجود در استدلال‌های دیگر، گزارش خواهیم داد. ملاصدرا این استدلال را در شرح حدیث اول از باب «الاضطرار الی الحججه» در چند مقدمه مطرح می‌کند:

مقدمه اول: ما خالق و صانعی داریم که بر همه چیز قدرت دارد.

مقدمه دوم: این خالق، جسمانی، متعلق به ماده و در نتیجه محسوس نیست.

مقدمه سوم: این خالق به جهت علم و حکمت مطلقش بر جهات خیر و مصالح بندگان خود در زندگی این دنیا و آخرت، نیک آگاه است.

مقدمه چهارم: از آن رو که خداوند جسمانی و متعلق به ماده نیست و نمی‌تواند به طور مستقیم در کثرات و امور مادی تأثیر کند، دارای وسایطی در ایجاد، تأثیر و تدبیر امور است.

مقدمه پنجم: مردم در تدبیر امور زندگی و آخرتشان نیازمند کسی هستند که امورشان را تدبیر کند و به ایشان راه وصول به سعادت و نجات حقیقی را بیاموزد.

ملاصدرا در بیان دلیل مقدمه پنجم ذکر می‌کند که مردم نمی‌توانند به تنهایی تمام حوایج خویش را برآورند، بلکه نیازمند کسان دیگری از نوع خودشان هستند که در برخی از امور یاری شان کنند. بنابراین، نوع انسان اجتماعات و گروه‌هایی ایجاد می‌کند که در آن افراد با یکدیگر همکاری دارند و به رفع نیازهای یکدیگر می‌پردازند. از سوی دیگر، وقتی جوامع ایجاد می‌شوند، از آن رو که هر کس در پی منافع خویش است، احتمال خواهد داشت که نزاع‌هایی بین افراد درگیرد. بنابراین، به قوانین و شرایعی نیاز خواهد بود که رافع این تنازعات و تعارضات باشد. قوانین و شرایع نیز خود مقتضی وجود قانونگذار و شارع می‌باشند. این شارع، لزوماً باید انسان باشد؛ چراکه مردم نمی‌توانند ملائکه را به جهت غیر جسمانی بودنشان، مشاهده کنند و فقط دسته‌قلیلی از انسان‌ها هستند که شدت و قوت

نفسشان به جایی می‌رسد که می‌توانند ملائکه را به صورت‌های جسمانی، مشاهده کنند. به عقیده وی، این شارع همچنین باید واجد امور خارق‌العاده و معجزاتی نیز باشد که نشان‌دهنده صدق ادعای او باشد و اطاعت و انقیاد مردم در برابر او بیشتر شود.

صدرالمتألهین پس از بیان مقدمات یادشده، عنوان می‌کند: از این مقدمات، اثبات می‌شود که وجود شخص نبی برای بقا و سعادت نوع انسان خیر و مصلحت است. پس از آن رو که خداوند عالم و حکیم مطلق است، لازم است که از خیر بودن بعثت انبیا آگاه باشد. از سوی دیگر، چون علم خداوند، علمی فعلی است، به محض آنکه عنایت الهی متوجه امری خیر شود، آن چیز، محقق و موجود خواهد شد. در آخر اینکه، چون نیاز انسان به نبی و واسطه‌ای از جانب خداوند، در هر زمانی وجود دارد، بنابراین، خداوند به جهت مصلحت داشتن وجود انبیا، در هر زمانی، نبی‌ای مبعوث می‌کند. وی در تحکیم این نتیجه، می‌افزاید: آن خداوندی که از اموری نه چندان ضروری، چون رویاندن ابروان بر بالای چشم و مقعر ساختن کف پا، برای انسان غفلت نکرده، پس به طریق اولی در انجام امری همچون وجود نبی برای بقا و سعادت نوع انسان، که به مراتب از امور دیگر ضروری‌تر و لازم‌تر است، اهمال نخواهد کرد.

ملاصدرا تصریح می‌کند که نتیجه این استدلال، دارای سه جزء است: اول آنکه وجود نبی واجب است، دوم آنکه این نبی باید از نوع انسان باشد و سوم آنکه این نبی باید با معجزاتی از دیگر افراد، اختصاص یابد.^۷

از بررسی این برهان و مقایسه آن با براهین دیگر فلاسفه اسلامی و نیز براهینی که **ملاصدرا** در کتاب‌های *الشواهد الربوبیه*، *المبدأ و المعاد* و نیز *مفاتیح الغیب* اقامه کرده است، این نکته معلوم می‌شود که براهین دیگر، فقط مشتمل بر مقدمه پنجم هستند و در آنها بیشتر بر نیاز امت اسلامی در تدبیر و رتق و فتق امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اجتماع مسلمان توسط نبی تأکید شده است. اما امتیاز این برهان، آن است که مشتمل بر چهار مقدمه دیگر می‌باشد و به همین سبب، اگرچه از نیاز امت اسلامی به وجود نبی غفلت نشده، اما بر عنصر و هسته اصلی هدایت الهی توسط انبیا تأکید بیشتری به عمل آمده است و این امر یعنی هدایت الهی در مقایسه با نیاز اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امت اسلامی به نبی، از اهمیت بیشتری برخوردار است. به همین دلیل، در این برهان، راه بر دفاع از ضرورت وجود امام حاضر به عنوان امام غایب عصر که همچون زمامداران سیاسی، متصرف در امور امت نیست، هموارتر می‌شود.

۱-۳. ختم نبوت

صدرالمتألهین مسئله ختم نبوت و انقطاع وحی الهی را در دو کتاب *الشواهد الربوبیه* و *مفاتیح الغیب* مطرح ساخته است. به نظر وی، اگر مراد از وحی، صرف تعلیم مردم توسط خداوند باشد، هیچ‌گاه اینچنین وحی و به عبارت دیگر، چنین نبوت و رسالتی از زمین منقطع نخواهد بود، ولی اگر منظور از وحی، تمثیل ملک وحی بر شخص نبی به صورت قابل رؤیت و شنیدن صدای این ملک باشد، باید گفت که چنین وحی و نبوتی با بعثت نبی اکرم ﷺ، پایان پذیرفته است، و دیگر چنین نخواهد بود که ملک وحی بر کسی ظاهر شود و کلام الله را به گوش وی بخواند.

صدرالمتألهین، پس از بیان این موضع، اشاره می‌کند که البته، نبوت از لحاظ «حکم» و «ماهیت» هرگز منقطع نبوده و نخواهد بود. به عقیده وی، امتداد نبوت از لحاظ حکم، در معصومان علیهم‌السلام و مجتهدان علوم دینی خواهد بود و حکم نبوت محمدی از این طریق، در آینده جاری. اما نبوت از لحاظ ماهیت نیز ادامه خواهد داشت و آن از طریق اولیای کامل الهی است. در اولیای الهی، نبوت به صورت غیبی و باطنی است، در حالی که نبوت برای شخص نبی به نحو ظاهری است. به عقیده صدرالمتألهین، اولیا دو دسته هستند؛ برخی از آنها نبوت را به طور مستقیم از جانب حقتعالی اخذ می‌کنند و آن وقتی است که خداوند، نبوت را از نبی‌ای، به صورت ارث گرفته و سپس به شخص ولی اعطا می‌کند. اما برخی از اولیا مقام نبوت را از شخص نبی به ارث می‌گیرند. به نظر وی، یکی از مصادیق این نوع ولایت، ولایت اهل بیت نبی اکرم ﷺ، یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام است، که از جانب پیامبر اکرم ﷺ، مقام نبوت را به نحو غیبی و باطنی واجد هستند.^۸ بنابراین، بر طبق رأی صدرالمتألهین، در باب ختم نبوت اولاً، تفاوت بنیادینی بین نبوت و امامت موجود نیست و ثانیاً، دایره نبوت بسته نمی‌باشد و امامت در امتداد دایره نبوت قرار دارد.

۱-۴. ولایت

در مطالب پیشین، بیان کردیم که به عقیده ملاصدرا، نبوت از لحاظ ماهیتش از طریق ولایت ادامه خواهد یافت و نیز اشاره کردیم که به نظر وی، ائمه علیهم‌السلام هم از مصادیق ولی شناخته می‌شوند. حال می‌خواهیم نظر او را در باب ولایت، بیان کنیم. وی در کتاب *مفاتیح الغیب* در بحثی مستقل پیرامون ولایت، نخست به معنای لغوی ولایت می‌پردازد. به نظر وی، این کلمه از «ولی» مشتق شده و آن به معنای «قرب» است و به همین سبب، حبیب را

به جهت نزدیکی به محبوب، «ولی» خوانند. اما او در بیان معنای اصطلاحی «ولایت» اظهار می‌دارد که ولایت بر دو قسم «عام» و «خاص» منقسم می‌گردد؛ ولایت عام از ایمان به خدا و انجام اعمال صالح حاصل می‌آید و ولایت خاص، فناى شخص از جهت ذات، صفت و فعل در خداوند است. ولایت خاص هم بر دو قسم است: «ولایت خاص عطایی» و «ولایت خاص کسبی». ولایت خاص عطایی آن است که شخص پیش از هرگونه کوشش و مجاهده‌ای با نیروی جذب‌ه الهی به نزد حق جذب شود؛ به چنین شخصی که جذب‌ه‌اش بر مجاهده‌اش پیشی گرفته باشد، «محبوب» گفته می‌شود. ولایت خاص کسبی آن است که شخص بعد از مجاهده و کوشش به واسطه جذب‌ه الهی به قرب حق نایل می‌آید. این شخص را که مجاهده بر جذب‌ه‌اش سبقت دارد، «محب» خوانند. صدرالمتألهین می‌افزاید که در این ولایت، اگرچه آن را کسبی خوانند، و در نتیجه مجاهده و عبادات و ریاضات خود شخص است، اما این گرایش به مجاهده و به جای آوردن عبادات نیز، حاصل جذب‌ه باطنی و درونی خداوند است که فرد را از درون دعوت به تقرب الی الله می‌کند و اگر این جذب‌ه باطنی نباشد، فرد هرگز از خواسته‌های نفسانی خود دست نمی‌کشد.

ملاصدرا بر آن است که در مقام مقایسه ولایت خاص عطایی و کسبی، محبوبان (واجدان ولایت خاص عطایی) نسبت به محبان (صاحبان ولایت خاص کسبی)، از کمال بیشتری برخوردارند. وی بر این عقیده است که اصل ولایت، که موجب تمایز ولی از غیر ولی است، علم شهودی برهانی به خداوند، صفات، آیات، ملائکه، کتب و رسل او و روز آخرت است، و این علم هرگز قابل محو و زوال و فراموشی نخواهد بود. وی همچنین معتقد است که اگرچه ظهور کرامات و خوارق عادات به دست ولی جایز است، اما ظهور این امور از شرایط ولایت محسوب نمی‌شود تا با وجود آن در هر کسی، آن شخص ولی باشد و با عدمش، ولایت شخص انکار گردد؛ چه، به عقیده او، گاهی خوارق عادات از غیر اولیا نیز صادر می‌شود.^۹

۲. نظریه امامت

در بحث نبوت، به رأی ملاصدرا پیرامون نبوت، وحی و معجزات اشاره گردید و مواضع فلسفی مختلف وی در این مباحث روشن شد. نیز اشاره شد که در حکمت صدر، میان نبی، امام و ولی مشابهت‌های بسیاری است و به همین سبب بود که پیش از بیان رأی

صدرالمتألهین پیرامون امامت، آرای او در باب نبوت گزارش گردید. در این مرحله، نخست به برخی از فواید وجودی امام بر طبق عقیده وی و پس از آن، به نظر او در باب وجوب امامت و مسائل پیرامون آن اشاره شود و در آخر، رأی او را در باب اعتقاد به مهدویت بررسی می‌گردد.

۲-۱. فواید وجودی امام

پیش‌تر در پایان بحث از اوصاف نبی، اظهار نمودیم که صدرالمتألهین تعداد دیگری از اوصاف نبی و امام را در شرح اصول الکافی بیان می‌کند، و تفصیل آن را به این بخش احاله کردیم. حال می‌گوییم که اگرچه ملاصدرا در ذکر این اوصاف، به اشتراک آنها در نبی و امام تصریح می‌کند، اما با توجه به هدفمان در این مقاله، بهتر آن دیدیم که این اوصاف را تحت «عنوان فواید وجودی امام» در این بخش مورد بررسی قرار دهیم. مطلب دیگر آن است که این اوصاف اگرچه به نحوی گذرا و مبهم در نظام‌های فلسفی پیش از ملاصدرا مطرح شده‌اند، اما به جرئت می‌توانیم بگوییم که در فلسفه ملاصدرا، اولاً، این اوصاف به طور واضح‌تری بیان شده‌اند؛ ثانیاً، ملاصدرا به طور دقیقی از این اوصاف برای اقامه براهین وجوب وجود امام و نیز ضرورت اعتقاد به امام حاضر استفاده کرده است. همچنین با مذاقه در این بخش از آرای صدرالمتألهین، به این حقیقت خواهیم رسید که توفیق وی در اثبات وجوب وجود امام و نشان دادن ضرورت اعتقاد به امام حاضر، حاصل نیامده است، مگر از طریق افق وسیعی که روایات متأثر از امامان معصوم علیهم‌السلام در پیش روی او گسترده‌اند. ملاصدرا در شرح اصول الکافی، اوصافی همچون حجت بودن برای خلق، شهید بودن بر امت تابع، هادی بودن و ولی امر و خازن علم بودن را از اوصاف و خصایص ائمه برمی‌شمرد.^{۱۰} اما چنانچه نیک بنگریم، در خواهیم یافت که این اوصاف را می‌توان به دو وصف یا فایده تشریحی و تکوینی فرو کاست.

وی برای بیان فایده تشریحی وجود امام، او را حجت خداوند بر خلق معرفی می‌کند. او در شرح حدیث اول از باب «ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام»، امام را حجت باطنی می‌خواند. متن این حدیث که داوود الرقی از امام موسی بن جعفر نقل می‌کند، چنین است: «حجت خدا بر خلقش برپا نگردد جز به وجود امام، تا شناخته شود.»^{۱۱} ملاصدرا در شرح این حدیث بیان می‌کند که حجت بر دو قسم است: یکی حجت ظاهری و دیگری حجت باطنی. حجت باطنی به عقیده او، همان نور قدسی و برهان عرشی است که بر قلب برخی

از افراد خاص تجلی می‌کند و توسط آن، آن شخص کامل به احوال مبدأ و معاد و طریق قرب الی‌الله و دوری از عذاب روز قیامت آگاه می‌گردد. اما حجت ظاهری همان انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند. به عقیده ملاصدرا، آدمیان جز عده بسیار شاذ و قلیلی از آنها به حجت باطنی نایل نمی‌گردند و محتاج حجت ظاهری‌اند که توسط اطاعت و فرمان برداری از انبیا و ائمه به شناخت حق تعالی، راه وصول به او و نجات از عذاب اخروی نایل می‌گردند.^{۱۲} چنان که ملاحظه می‌شود، ملاصدرا در اینجا بر فایده تشریحی وجود امام تأکید می‌کند و بر اساس همین فایده وجودی است که استدلال‌های اول، دوم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم و نهم بر وجوب وجود امام (که پس از این بیان خواهند شد) و نیز استدلال وجوب بعثت انبیا را اقامه می‌کند.

اما ملاصدرا، فایده تکوینی امام را در شرح خود بر حدیث چهارم از باب «ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام» بیان می‌کند. متن این حدیث که ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، چنین است: «حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق می‌باشد و بعد از خلق هم باشد.»^{۱۳} صدرالمتألهین در شرح این حدیث از قول عوام‌الناس که گمان می‌کنند انبیا و ائمه فقط برای هدایت خلق خدا، آفریده شده‌اند، انتقاد کرده و این قول را تمام نمی‌داند و بر آن است که غرض از آفرینش انبیا و اولیا چیزی است غیر از اصلاح خلق، و آن واسطه در ایجاد خلق بودن آنهاست. او در تبیین فلسفی چنین رأیی از نظریه خود پیرامون وجود رابطی کمک می‌گیرد و بیان می‌کند که وجود بر دو قسم است: یکی وجود فی نفسه لِنَفْسِه و دیگری وجود فی نفسه لغيره. وجود فی نفسه لِنَفْسِه یا همان وجود رابطی مثل وجود اعراض است که وجود فی نفسه آنها، همان وجود آنها برای موضوعاتشان است و به همین دلیل است که با از میان رفتن موضوعات، اعراض آنها نیز از میان می‌روند. اما وجود جواهر مفارق، وجود فی نفسه لِنَفْسِه است، ولی گاهی همچون نفوس ناطقه انسانی، واجد وجود نسبی هم می‌شوند، به گونه‌ای که نفوس ناطقه، از یک طرف، دارای وجود لِنَفْسِه هستند که همان وجود حقیقی آنهاست و از سوی دیگر، وجودی لغيره دارند که همان وجودشان برای ابدان جسمانی است. بنابراین، به هنگام قطع تعلق نفس از بدن، اگرچه نفس بودن نفس، منتفی می‌گردد، اما وجود حقیقی‌اش همچنان باقی خواهد ماند. به عقیده ملاصدرا، وجود انبیا و اولیا نیز چنین است؛ بدین صورت که حجت بودن آنها برای خلق، وجود نسبی آنهاست. بنابراین، اگر خلقی نباشد، اینان نیز حجت بر خلق نخواهند

بود، اما لازم نمی‌آید که وجود حقیقی آنها به عنوان واسطه‌ای در ایجاد خلق، نیز زایل شود، بلکه وجود حقیقی آنها الی‌الابد باقی خواهد بود. پس به عقیده ملاصدرا، امامان پیش از خلق وجود دارند، از آن حیث که واسطه در ایجاد خلق‌اند؛ بعد خلق نیز وجود دارند، از این حیث که از غایاتی هستند که تمام جسمانیات به سوی آنها منتهی می‌شوند، و همراه با خلق موجود هستند از آن حیث که برای ایشان حجت هستند و به واسطه نور آنهاست که مردم به سوی حق هدایت می‌گردند.^{۱۴}

بدین ترتیب، ملاصدرا میان فایده تشریحی و فایده تکوینی امام فرق می‌نهد. بر همین مبنای وجود قبل و بعد از خلق بودن امام، بیانگر فایده تکوینی امام است و وجود همراه با خلق بودن او، حاکی از فایده تشریحی اوست. صدرالمتهلین بر مبنای وجود قبل از خلق امام، استدلال چهارم بر وجوب وجود امام را اقامه می‌کند و بر اساس وجود پس از خلق امام، استدلال سوم بر وجوب وجود امام را طرح می‌نماید. در ادامه این دو استدلال، به طور مفصل مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲-۲. وجوب وجود امام در هر زمان

از مطالب گذشته درباره شباهت میان امامت و نبوت و مسئله خاتم نبوت بودن نبی اکرم ﷺ و ادامه دایره نبوت از رهگذر وجود یک امام در هر عصر، می‌توانیم همان برهان مفصل صدرالمتهلین را در اثبات وجوب بعثت انبیا، دلیلی برای اثبات وجوب وجود امام، در نظر وی بدانیم. به عبارت دیگر، همان گونه که در گزارش خود از استدلال صدرالمتهلین در اثبات وجوب بعثت بیان کردیم، نیاز مردم به نبی به عنوان واسطه میان خلق و خدا همواره باقی است و با توجه به خیر بودن وجود چنین واسطه‌ای و فواید حاصل از آن، بر خداوند واجب خواهد بود که در هر عصری شخصی به عنوان فرد کامل، خلیفه خداوند در زمین و واسطه میان خلق و خدا وجود داشته باشد. نیز چنان‌که در بیان رأی صدرالمتهلین پیرامون خاتمیت بیان کردیم، اگرچه این فرد، ملک وحی را نه می‌بیند و نه کلام او را می‌شنود و به همین دلیل، صاحب شریعتی هم نخواهد بود، اما مخاطب الهام واقع می‌شود و بدون آگاهی از سبب و عامل معطی معارف الهی، نور علم در دلش متجلی می‌شود و توسط آن به عنوان امام - نه نبی - به هدایت مردم می‌پردازد.

این نتیجه، چنان‌که در بررسی نظریه نبوت ملاصدرا دیدیم، به روشنی از مواضع او پیرامون نبوت و ولایت برمی‌آید. علاوه بر این، صدرالمتهلین استدلال‌های مستقلی را در

اثبات وجوب امامت در هر زمانی، در شرح اصول الکافی بیان می‌کند، که در ذیل، به بیان آنها خواهیم پرداخت.

۲-۲-۱. استدلال اول بر وجوب وجود امام: ملاصدرا این استدلال را در تفسیر حدیث سوم از باب «الاضطرار الی الحجّه» بیان می‌کند. وی نخست به عنوان مقدمه، تمثیلی را که در متن حدیث آمده ذکر می‌کند؛ به این صورت: اگر میان معلومات حاصل از حواس پنج‌گانه، اختلاف باشد، و این موجب بروز شک در صحت و صدق این معلومات گردد، قلب به عنوان حکم و امام، اختلاف‌ها را دفع کرده، شک را از میان برده و حق را معلوم می‌دارد. پس از آن رو که وجود قلب برای رفع تعارض میان اعضای حسی، مصلحت است، خداوند هم در ایجاد قلب برای انسان اهمال نورزیده است. بنابراین، بر همین قیاس، وجود امامی برای امت اسلامی که مردم به هنگام به وجود آمدن اختلاف، شک و تردید یا حوادث و وقایع مهم به نزد وی رجوع کنند، نیز خیر و مصلحت است. از سوی دیگر، هر آنچه را که خداوند، خیر و مصلحت بداند، به دلیل آنکه علم او، فعلی است، آن چیز بالضروره ایجاد می‌گردد. پس نصب امام در هر زمانی واجب و ضروری است.^{۱۵} چنان‌که از بررسی مطالب این استدلال برمی‌آید، این استدلال همان مقدمه پنجم استدلال بر وجوب بعثت انبیاست، با این تفاوت که در اینجا، مراد فقط اثبات وجود امام است، ولی در هر دو موضع، چیزی که عامل وجوب وجود نبی (در مقدمه پنجم استدلال بر وجوب بعثت) و امام (در استدلال حاضر) می‌شود، همان نیاز مردم به حاکمی متصرف و مجری احکام است.

۲-۲-۲. استدلال دوم بر وجوب وجود امام: صدرالمآلهین در شرح حدیث اول از باب «ان الارض لا تخلو من حجّه»، همان استدلال متکلمان امامیه را بر وجوب وجود امام مطرح می‌کند؛ بدین ترتیب که نصب امام لطفی از جانب خداوند بر بندگان است؛ زیرا با وجود امام به عنوان رئیس قاهر، دوری مردم از امور قبیح و نزدیکی‌شان به واجبات بیشتر می‌شود. از سوی دیگر، فعل لطف بر خداوند واجب است؛ پس نصب امام بر خدا، واجب است.^{۱۶}

۲-۲-۳. استدلال سوم بر وجوب وجود امام: صدرالمآلهین در شرح حدیث دهم از باب «ان الارض لا تخلو من حجّه»، استدلالی دیگر بر محال بودن خلو زمان از امام مطرح می‌کند که مبتنی بر اصل مراتب مختلف وجود است.

تقریر استدلال بدین صورت است که خداوند موجودات را بر مراتب مختلف از بالاترین مرتبه تا پایین‌ترین آن، خلق نموده است و اراده کرده تا هر یک از مراتب به

مرتبه‌ای بالاتر از خود، ترقی نماید. بدین ترتیب، هر مرتبه‌ی اعلی و اشرف، غایت برای مرتبه پایین‌تر خواهد بود. پس، غایت زمین رسیدن به نبات است و غایت نبات، وصول به حیوان است و حیوان درصدد رسیدن به مقام انسان است و غایت انسان نیل به مرتبه امامت یا همان مقام انسان کامل می‌باشد. چون والاترین غایت مقصود، نیل به مقام امامت است، پس می‌توان به این نتیجه رسید که زمین و آنچه در آن است، درصدد رسیدن به مقام امام است و این موجودات جز برای این مقصود، خلق نشده‌اند. از سوی دیگر، هر آنچه برای شیئی دیگر خلق شده باشد، تا زمانی که آن شیء نباشد، آن شیء نخستین هم نخواهد بود. پس زمین و آنچه در آن است، چون برای نیل به مقام امام خلق شده‌اند، اگر زمانی از امام خالی باشد و امامی وجود نداشته باشد، از میان می‌رود و نابود می‌گردد.^{۱۷} ملاصدرا در این استدلال توضیح بیشتری نمی‌دهد و به صراحت بیان نمی‌کند که به چه علت اگر امامی نباشد، زمین و آنچه در آن است، از میان می‌رود. اما چیزی که به نظر ما می‌رسد آن است که همان‌گونه که ملاصدرا در این استدلال بیان می‌کند، امام به عنوان مرتبه اعلی، علت غایی برای مراتب مادون خود است. پس اگر فرض شود که در زمانه‌ای امام موجود نباشد، این فرض مستلزم این خواهد بود که برای مراتب مادون امام هم علت غایی نباشد و چون علت غایی به عنوان یکی از اجزای علت تامه موجود نباشد، پس علت تامه هم محقق نخواهد بود، در نتیجه، معلول هم که به بقای علت تامه باقی است، نابود خواهد شد. ملاصدرا در شرح حدیث دوازدهم از باب «ان الارض لا تخلو من حجه» (چنانچه امام از زمین برگرفته شود، زمین با اهلش مضطرب گردد، چنان‌که دریا)^{۱۸} که ابن ابی هراسه از امام محمدباقر^ع نقل می‌نماید، نیز به همین مطلب اشاره می‌کند و در شرح آن می‌نویسد: این حدیث بر درستی آنچه پیشتر ذکر کردیم، دلالت می‌کند که وجود نبی و امام صرفاً بدین نحو نیست که مردم در اصلاح دین و دنیایشان به او محتاج باشند، اگرچه این امری است که ضرورتاً مترتب بر وجود امام و نبی است، بلکه زمین و هرکه در آن است، به وجود امام یا نبی قائم است؛ چراکه وجود نبی یا امام، برای وجود زمین و هرکه در آن است، علت غایی است. پس زمین و هرکه در آن است، جز به واسطه وجود انسان کامل، حتی یک لحظه هم برپا نمی‌ماند.^{۱۹}

وی همچنین در کتاب *مفاتیح‌الغیب* مطلبی را که تا حد زیادی به بیان فوق شباهت دارد، مطرح کرده است. در آنجا نیز وی امام، ولی و در نهایت نبی اکرم^ص را در رأس اجناس و اصناف قرار می‌دهد و بیان می‌دارد که چون مقصود از خلق جنس رسیدن به نوع خاص و

مقصود از خلق نوع رسیدن به صنف خاص و مقصود از خلق صنف رسیدن به شخص خاص است، پس مقصود از آفرینش تمامی اجناس و انواع و اصناف، رسیدن به شخص خاصی است که مشمول رحمت الهی است؛ این شخص می‌تواند نبی، امام و در نهایت خاتم‌النبیین باشد.^{۲۰} بنابراین، از این بیان هم می‌توان چنین استنباط کرد که اگر زمانی، عالم از این فرد مقصود (امام و شخص کامل)، خالی باشد، کل آفرینش بی‌معنی و عبث خواهد بود و این امر بنا بر حکمت خدای تعالی، امری ممتنع خواهد بود.

۲-۲-۴. استدلال چهارم بر وجوب وجود امام: صدرالمتألهین در شرح حدیث اول از باب «انه لولم یکن فی الارض الا رجلا ن لکان احدهما الحجه» استدلالی دیگر بر امتناع خلوص زمانه از امام و مبتنی بر قاعده امکان اشرف بیان می‌کند.

تقریر استدلال بدین نحو است که موجودات عالم وجود، در مراتب مختلف از خداوند صادر شده‌اند. این مراتب، از مرتبه اشرف و اعلی شروع می‌شود و تا پایین‌ترین مراتب ادامه می‌یابد. بنابراین، هر مرتبه اشرف، متقدم است بر مرتبه پایین‌تر از خود، و به سبب اینکه میان این مراتب، نسبت علیت و سببیت برقرار است، مرتبه ادنی به وجود نخواهد آمد، مگر پس از اینکه مرتبه اشرف موجود شود. بنابراین، مرتبه انسان و بالاتر از آن مرتبه انسان کامل و امام، بالذات بر زمین و آنچه در زمین است، مقدم می‌باشد و علت برای زمین و زمینیان است. پس بدین ترتیب، اگر زمانی امام موجود نباشد، زمین که معلول اوست هم باقی نخواهد ماند.^{۲۱}

ملاصدرا پس از بیان این استدلال اشکالی را مطرح می‌کند که قاعده امکان اشرف، فقط در عالم ابداعیات که مجرد از ماده و استعداد هستند، جاری است، و گرنه در عالم ماده به دلیل وجود استعداد، گاه می‌شود که ممکن اشرفی به سبب مانع خارجی یا فقدان استعداد خاص، موجود نگردد. ملاصدرا در پاسخ به این اشکال متذکر می‌شود که سخن ما در این موضع در باب نوع و طبایع کلی همچون انسان، فلک و... است و حکم انواع و طبایع کلی، حکم ابداعیات است و ذاتاً به استعداد خاصی نیازمند نیستند. ملاصدرا سپس می‌افزاید: چه بسا اشکال کنند و بگویند که با این بیان، استدلال شما درست نخواهد بود؛ چراکه حجت و غیرحجت و امام و رعیت همه افراد یک نوع خاص هستند و بر هم تقدم و تأخیری نخواهند داشت. بنابراین، دیگر نمی‌توان از وجود مراتب اخس به وجود مرتبه اشرف که همان حجت باشد، پی برد. ملاصدرا در پاسخ به اشکال دوم ذکر می‌کند که حجت و غیرحجت و نبی و غیرنبی به لحاظ نشئه مادی و بدنی است که تحت یک نوع واحد قرار دارند، اما به

لحاظ نشئه روحانی، انسان‌ها تحت انواع بی‌شماری قرار دارند، تا جایی که نسبت نوع حجت به نوع انسان‌های دیگر، مثل نسبت نوع انسان است به حیوانات. بنابراین، به عقیده ملاصدرا، این قاعده در باب موضع حجت و غیرحجت نیز، جاری خواهد بود.^{۲۲}

۲-۲-۵. استدلال پنجم بر وجوب وجود امام: ملاصدرا در ذیل تفسیر آیه ۲۵ از سوره «حدید» مطلبی را پیرامون لزوم هدایت انسان‌ها توسط انبیا و اولیا می‌آورد که این مطلب را هم می‌توان استدلالی بر وجوب بعثت انبیا دانست و هم استدلالی بر وجوب وجود امام در هر زمانی. وی بیان می‌کند که کمال انسان در دو چیز است: اول، آگاهی از حقایق امور؛ دوم، اتصاف به صفات حسنه و دوری از امور سیئه. وی بر آن است که انسان، در آغاز خلقت و تولدش، از این کمالات بی‌بهره است، و تنها کسانی که دریافت این کمالات نایل می‌آیند که متصل به فیض الهی باشند و امور را از طریق «وحی» یا «الهام» کسب نمایند. از سوی دیگر، برای انسان‌های دیگر، یعنی کسانی که به عالم ملکوت متصل نیستند، استکمال و استرشاد به سوی طریق نجات، میسر نخواهد بود، مگر به واسطه وجود انبیا و اولیا که کمالات را از جانب خداوند اخذ نموده‌اند. بنابراین، باید در هر زمانی، نبی یا ولی‌ای وجود داشته باشد که مردم را به سوی کسب کمالات و راه نجات، هدایت نمایند.^{۲۳}

۲-۲-۶. استدلال ششم بر وجوب وجود امام: صدرالمتألهین، در شرح حدیث دوم از باب «ان الارض لاتخلو من حجه» دلیلی دیگر بر اثبات وجوب امامت می‌آورد. وی بیان می‌کند: مردم از آن رو که از خطا و اشتباه مصون نیستند، ممکن است زیادت و نقصانی در دین خدا پدید آورند. بنابراین، باید امامی باشد که این زیادت را برگرداند و آن نقصان را تکمیل نماید. ملاصدرا پس از بیان این استدلال اضافه می‌کند: شاید بدین نحو اشکال شود که عقل و فکر آدمی، معیاری است که اگر مردم آن را به کار گیرند، از خطا و اشتباه، مصون می‌مانند، پس در این صورت دیگر نیازی به امام نخواهد بود. وی در پاسخ این اشکال می‌گوید: اگرچه چنین معیاری وجود دارد، اما در بسیاری از مواقع حتی متفکران، آن را مراعات نمی‌کنند و خطاهای زیادی در آرائشان رخ می‌دهد. او برای نمونه از آرای ضد و نقیض فلاسفه پیرامون مسئله حدوث و قدوم عالم، یاد می‌کند و متذکر می‌شود که اگر این معیار، یعنی عقل، کافی بود، هرگز این چنین خطاهایی در نظریات آنها، واقع نمی‌شد. ملاصدرا همچنین برای تکمیل رأی خود در این باب به مطلبی دیگر اشاره کرده و می‌گوید: برخی از اسرار دین، خارج از حوزه فکر و تأمل است و برای شناخت آنها به

امری و رای عقل که همان ولایت و نبوت باشد، نیاز می‌شود. پس در باب چنین اسراری از معیار عقل و فکر، کار چندانی بر نمی‌آید.^{۲۴}

۲-۲-۷. استدلال هفتم بر وجوب وجود امام: صدرالمتهلین در شرح حدیث پنجم از باب «ان الارض لاتخلو من حجه» نیز استدلال دیگری بر وجوب وجود امام اقامه می‌کند. متن حدیث به روایت ابی بصیر از امام محمدباقر یا امام جعفر صادق علیه السلام چنین است: «خدا زمین را بدون عالم وانگذازد و اگر چنین نمی‌کرد، حق از باطل تشخیص داده نمی‌شد.»^{۲۵} وی بیان می‌کند که منظور از «عالم» در این حدیث، عالم ربانی است که علم خود را از طریق وحی و الهام به نحو لدنی از خداوند گرفته است، و بدین سبب، اگر جهان هم زیر و زبر شود هرگز ذره‌ای شک و تردید در دل او ایجاد نخواهد شد. اما به عقیده وی، احتمال بروز شک در دل عالمی که علم خود را به نحو سمعی از روایات اخذ کرده است، وجود دارد. ملاصدرا پس از بیان این مقدمه، استدلال می‌کند: اگر زمانه‌ای از چنین عالم ربانی که نبی یا امام است، خالی باشد، دیگر حق از باطل در اموری که عقل بشر از درک آن عاجز است، باز شناخته نمی‌شود. پس باید در هر زمانی امام یا نبی‌ای وجود داشته باشد تا به یاری علم لدنی و به نور وحی و الهام او، حق از باطل شناخته گردد.^{۲۶}

۲-۲-۸. استدلال هشتم بر وجوب وجود امام: ملاصدرا در شرح حدیث ششم از باب «ان الارض لاتخلو من حجه» استدلالی دیگر بر وجوب وجود امام ذکر می‌کند. وی با تأکید بر ضرورت وجود امام در نظام دین و دنیا و نیاز مردم به امامی که مردم از او اطاعت کنند، بیان می‌کند که نیاز مردم به امام بسیار مهم‌تر از نیاز آنها به غذا و پوشاک و امور دیگر است. پس اگر خداوند، زمانه‌ای را بدون امام باقی گذارد، یکی از این سه تالی لازم می‌آید: یا آنکه خداوند به چنین نیازی در انسان عالم نیست، یا بر خلق و ایجاد امامی در آن زمانه قادر نیست یا در انجام این فعل، بخل می‌ورزد. لیکن از آن رو که هر سه این توالی باطل است، نتیجه گرفته می‌شود که خداوند، هیچ زمانه‌ای را خالی از امام رها نمی‌کند.^{۲۷}

۲-۲-۹. استدلال نهم بر وجوب وجود امام: ملاصدرا در شرح حدیث هشتم از باب «ان الارض لاتخلو من حجه» نیز دلیلی دیگر بر اثبات وجود امام در هر زمان، ذکر می‌کند. متن حدیث به روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام چنین است: «خدا برتر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل واگذارد.»^{۲۸} وی اظهار می‌دارد که امام در این حدیث اعم است از رسول و جانشین رسول. او از طریق بیان معنای حجت بودن امام یا رسول،

استدلال خود را اقامه می‌کند. به عقیده او، حجت بودن امام یا رسول آن است که با وجود آنها، مردم، خالق خود را می‌شناسند. بدین ترتیب، اگر امام یا رسولی وجود نداشته باشد، مردم، خالق خود را نخواهند شناخت و چون خالق خود را نمی‌شناسند، کیفیت انجام اموری را که آنها را به خداوند نزدیک می‌کند و احراز از اموری که آنها را از خداوند دور می‌کند، نخواهند دانست. بنابراین، از آن رو که تکلیف فرع شناخت مکلف و مکلف به است، پس تکلیف، از این چنین مردمی ساقط خواهد بود و سقوط تکلیف خود موجب خروج آنها از انسانیت و ورودشان به مرتبه بهایم می‌شود. پس نه استحقاق ثواب خواهند داشت و نه استحقاق عقاب. در نتیجه، برای احتراز از این تالی فاسد، باید در هر زمانی، امامی وجود داشته باشد.^{۲۹}

۱۰-۲-۲. استدلال دهم بر وجوب وجود امام: ملاصدرا علاوه بر استدلال‌های فوق، استدلالی نقلی نیز بر اثبات امامت ائمه اثناعشر می‌آورد. ما بنا بر اعتقاد شیعه امامیه و مطابق با احادیثی که ملاصدرا در باب امامت امامان اثناعشر بیان می‌کند، مبنی بر اینکه امامان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، تا زمان رسیدن قیامت، دوازده نفرند، این مطلب را به عنوان استدلالی از صدر المتألهین در باب وجوب وجود امام در هر زمانی، در این بخش ذکر خواهیم نمود.

مطلب دیگر آن است که این استدلال دو امر را به اثبات می‌رساند: اول اینکه تعداد ائمه علیهم السلام دوازده تن می‌باشد و تا قیام قیامت زمانی بدون یکی از این امامان نخواهد بود؛ دوم اینکه امام دوازدهم، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، همان مهدی علیه السلام می‌باشد. ملاصدرا این استدلال را در خلال شرح خود بر حدیث سوم از باب «ان الارض لاتخلو من حجه» ذکر می‌کند. وی برای تأکید و ایضاح شواهد عقلی، در اینجا درصدد است تا برای اثبات محال بودن خلو زمان از حجت، روایات متعددی را از نبی اکرم صلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت و شیعه نقل کند که این احادیث اگرچه به نظر وی از لحاظ الفاظ مختلفند، اما از لحاظ معنی به حد تواتر می‌رسند. در ذیل، به برخی از آن دسته از احادیث نبوی که ملاصدرا به عنوان مقدمه استدلال خود آورده است، اشاره می‌شود:

«این دین تا زمانی که قیامت برپا شود، همواره به ایشان راست و استوار، و اسلام راست و مستقیم ماند. و خدای تعالی امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد و آن قول خدای عزوجل است که فرمود: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ (زخرف: ۲۸)» «بعد من دوازده امیر است.» «این امر در قریش باقی خواهد ماند تا زمانی که از ایشان دو تن مانند.» «امر مردم

همواره انجام گیرد، تا زمانی که ولایت اینان به دوازده مرد واگذار باشد». «این دین تمام نخواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه بر آن بگذرد.» «این دین، همواره تا دوازده خلیفه، عزیز و منیع باشد.» «این دین همواره تا زمانی که قیامت برپا شود و دوازده خلیفه که همه از قریش‌اند، بر آن باشد، بر پا و قائم باقی خواهند ماند.» «شمار خلفای بعد من به عدد نقبای بنی اسرائیل است.» «ائمه بعد من از عترت من، به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند و نه تن از نسل حسین‌اند که خداوند علم و فهم مرا به ایشان اعطا کرده است و نهمین [فرد از آنان] مهدی ایشان است.» «مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه علیها السلام است، زمین را از قسط و عدل پرخواهد کرد، همچنان که از ظلم و جور پر بود.» «دنیا نخواهد گذشت تا مردی از اهلبیت من که اسم او همانند اسم من است، بر عرب حکومت کند.» و «اگر از دنیا، جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را به قدری طولانی کند تا مردی از من یا اهل بیت من که اسمش همانند اسم من است، در آن روز برخیزد و زمین را از قسط و عدل پرکند، همچنان که از ظلم و جور پر بود.»

صدرالمتألهین پس از ذکر این احادیث در رد سخن الطیبی شارح المشکوه که این احادیث را دال بر اختصاص خلافت به قریش می‌داند، مطلبی را ذکر می‌کند که می‌توان آن را به عنوان نتیجه استدلال نقلی وی بر وجوب وجود امام دانست. او می‌نویسد: کسی که در عقلش آفتی و بر بصیرتش غشاوتی نباشد، می‌داند که این نصوص که صحبتشان متواتر است، بر این امر دلالت دارند که جانشینان نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از او، دوازده امام و همگی از قریش‌اند؛ توسط اینان دین بر پا گردد و تا قیام قیامت برقرار ماند این عدد و این وصف جز در ائمه شیعه امامیه وجود ندارد و اینان همان اوصیا و جانشینان هستند. پس ثابت می‌گردد که زمین از حالی به حالی برنگردد جز آنکه برای خدا در آن حجتی باشد.^{۳۰} بدین ترتیب، ملاصدرا، از آن احادیث نتیجه می‌گیرد که بر طبق این نصوص متواتر، باید تا آخرالزمان دوازده امام از اهلبیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مردم ولایت داشته باشند و هیچ عصری خالی از امام نماند.

۳. اعتقاد به مهدویت

از مباحث پیشین، پیرامون رأی صدرالمتألهین در باب نبوت، ولایت، امامت و به ویژه وجوب وجود امام در هر زمان و نیز موضع وی پیرامون ائمه شیعه امامیه، بنا بر احادیث نبوی، به روشنی قول وی در باب اعتقاد به امام عصر علیه السلام معلوم می‌شود. در این بخش،

نخست به طرح آرای وی پیرامون مهدی علیه السلام اشاره می‌کنیم و به دفاع وی از غیبت امام دوازدهم و رد اشکالی که بر وجود این امام مطرح شده، می‌پردازیم.

۳-۱. در باب امام دوازدهم

صدرالمتألهین در تفسیر آیه ۲۷ سوره «حدید» به این مطلب پیرامون امام دوازدهم اشاره می‌کند که سنت الهی همواره از آغاز از طریق آدم، نوح، و آل ابراهیم علیهم السلام تا زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله جاری بوده، و پس از ختم نبوت، از طریق ولایت که همان باطن نبوت است تا روز قیامت جاری خواهد بود. وی اظهار می‌کند که به همین جهت، عالم هرگز از حامل این سنت یعنی ولی، خالی نخواهد ماند. به عقیده وی، ولی خداوند، صاحب علم الهی، واجد ریاست مطلق در امر دین و دنیا است، خواه این ولی از جانب مردم مورد اطاعت قرار گیرد یا نگیرد و خواه ظاهر و آشکار باشد یا نباشد؛ در هر صورت و در هر زمانی، حجتی حامل سنت الهی، از جانب خداوند وجود دارد. وی سپس بیان می‌کند: همان گونه که نبوت با نبی اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه یافت، دور ولایت هم با مهدی علیه السلام، آخرین فرد از اولاد نبی اکرم صلی الله علیه و آله که همانم رسول اکرم است و با ظهورش زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است، خاتمه خواهد یافت.^{۳۱} وی همچنین در شرح *اصول الکافی* ذیل شرح حدیث بیست و یکم از کتاب «العقل و الجهل» مطلبی را پیرامون امام دوازدهم می‌آورد؛ آنجا که امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: «چون قائم ما قیام کند، خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد، پس عقولشان را جمع کند و در نتیجه، خردشان کامل شود.»^{۳۲} وی ذکر می‌کند که قائم همان مهدی صاحب‌الزمان علیه السلام است که امروز زنده، اما از دیده‌ها نهان است. وجود او به نحوی است که ضعیف و بیمار و پیر نمی‌شود. اما از این نحو وجود، نباید چنین پنداشت که روح وی از بدنش جداست، بلکه او می‌خورد، می‌آشامد، سخن می‌گوید، حرکت می‌کند، می‌ایستد، راه می‌رود، می‌نشیند و می‌نویسد. **صدرالمتألهین** کیفیت حیات و زندگانی امام مهدی علیه السلام را مثل زندگی حضرت عیسی بن مریم علیها السلام می‌داند و بر آن است که منکران وجود او، به سبب قصور علم، ضعف ایمان و کمبود آگاهی‌شان از کیفیت این غیبت است که وجود او را انکار یا در آن تردید می‌ورزند. وی می‌گوید: از اخبار و روایات متعدد و صحیح برمی‌آید که ظهور وی قطعاً اتفاق خواهد افتاد. حتی اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد.^{۳۳} به عقیده **صدرالمتألهین**، امام

مهدی علیه السلام به جهت اینکه حجایی در مقابل چشم باطنش نیست و امور را آنچنان که در علم خداست، شهود می‌کند، اختلاف میان علمای علوم دینی را برطرف کرده و احکام متعدد و مختلف را به حکم واحد بدل می‌کند. بدین ترتیب، در زمان او نیز همانند عصر نبی اکرم صلی الله علیه و آله تنها یک مذهب باقی می‌ماند.^{۳۴}

۳-۲. رد اعتراض بر غیبت امام دوازدهم

اشکال شده است که طبق قول امامیه وجود امام لطف است؛ پس از آن رو که لطف بر خداوند واجب است، وجود امام واجب است، اما باید گفت که صرف وجود امام لطف نیست، بلکه امامی لطف است که تنفیذ احکام و اجرای حدود کند و به بیان بهتر، امام فقط وقتی وجودش لطف است که متصرف در امور امت باشد. امامیه به این قید اخیر معتقد نیستند و آن را واجب نمی‌دانند. چنانکه ملاحظه می‌شود، این اشکال به نحو تلویحی، به امامت امام دوازدهم اشاره دارد، که وی با آن غایب و غیر متصرف است، اما امامیه وجود او را لطف می‌دانند و از این طریق، وجود و امامت وی را به اثبات می‌رسانند. به بیان دیگر، اگر این اشکال پذیرفته شود، یعنی امام فقط زمانی امام است که متصرف باشد، امامت مهدی علیه السلام منتفی خواهد بود.

پاسخ متکلمان امامیه، بنا بر تقدیر صدر المتألهین آن است که صرف وجود امام، لطف است، خواه متصرف باشد یا نباشد و آنچه مانع از تصرف امام می‌شود از جانب مردم است که او را اطاعت نکرده و بر جاننش ترسانند و یاری‌اش را ترک کرده و در نتیجه، خود را از لطف تصرف امام، محروم ساختند. ملاصدرا پس از بیان قول متکلمان، اضافه می‌کند که حکما و عرفا از قوانین عقلی و آیات قرآنی به این حقیقت رسیده‌اند که همواره باید در زمین حجتی باشد و توسط این حجت است که می‌تواند نبی و رسول یا امام و وصی باشد؛ سنت الهی از آدم علیه السلام تا نبی اکرم صلی الله علیه و آله در طول تاریخ جاری بوده است. وی می‌گوید: اینان بر این عقیده‌اند که پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که خاتم نبوت است، باید امامی وجود داشته باشد. بدین ترتیب، با ختم نبوت، امامت که باطن نبوت است آغاز می‌گردد. شخص امام دارای علم به کتاب الهی است و واجد مقام ریاست مطلق در امر دین و دنیاست؛ خواه مردم امامت و ریاست او را بپذیرند، خواه نپذیرند، او امام و رئیس مطلق است.^{۳۵} چنانکه پیش‌تر بیان گردید، ملاصدرا در تفسیر آیه ۲۷ سوره «حدید» نیز بدون آنکه اشاره‌ای به این اشکال

و اعتراض داشته باشد، همین مطلب را بیان می‌کند و به ویژه در آنجا از مهدی علیه السلام به عنوان یکی از حاملان سنت الهی یاد می‌کند.

بنابراین، از این سخن صدرالمتهلین برمی‌آید که نافذ بودن امر امام و متصرف بودن او در امور امت، شرط امام بودن امام نیست، بلکه امام، امام است، هر چند که هیچ کس، امر او را امتثال نکند. پس مهدی موعود علیه السلام هم، اگرچه به نحو عینی متصرف در امور امت نیست، اما امام این زمانه است. صدرالمتهلین همچنین در آخر تفسیر آیه ۲۷ از سوره «حدید»، دو اعتراض اهل سنت را در عدم پذیرش وجود و امامت امام دوازدهم، مطرح کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. اعتراض نخست، استبعاد آنها از عمر طولانی امام مهدی علیه السلام است که ملاصدرا همچون اسلاف خود، با اشاره به افراد معمر مشهور همچون آدم و نوح علیهم السلام، عمر طولانی امام عصر علیه السلام را ممکن می‌شمارد. اعتراض دوم هم همان اعتراضی است که معمولاً در کتاب‌های کلامی امامیه، مطرح شده و پاسخ داده می‌شود؛ بدین تقریر که اعتقاد به وجود امامی که کسی را بدو دسترسی نباشد و کسی قادر به پرسیدن مسائل دینی از وی نیست، فایده‌ای دربر ندارد. ملاصدرا در پاسخ به این اعتراض اظهار می‌کند که صرف معرفت به امامت و ریاست و تصدیق وجود او و اینکه او خلیفه خداوند بر زمین است، منفعت دارد و لازم نیست که حتماً امام مورد مشاهده هم قرار گیرد. وی برای تأکید بر پاسخ خود، اشاره می‌کند که در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم برخی همچون اویس قرنی، بدون اینکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله را ببینند، به وجود و نبوت آن حضرت ایمان و اعتراف داشته و از این ایمان منتفع شده‌اند. ملاصدرا، سپس پیرامون فایده وجودی حضرت مهدی علیه السلام، حدیثی را از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به روایت جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مهدی یاد کرد و فرمود: «او کسی است که خداوند مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را به دست او می‌گشاید و به نحوی از یارانش غایب است که جز آنانی که خداوند قلبشان را با ایمان، امتحان کرده باشد، در غیبت او پایدار نمی‌مانند.» جابر گوید: پس من گفتم: ای رسول خدا، آیا در غیبت او برای شیعه انتفاعی هست؟ پیامبر فرمود: «آری، سوگند به آن که مرا به حق مبعوث کرد، شیعیان از نور او، روشنی می‌گیرند و از ولایت او در غیبتش بهره می‌برند، همچنان که مردم از خورشید، گرچه آن را ابر فرو پوشیده باشد، بهره می‌برند.»^{۳۶}

بدین ترتیب، صدرالمتهلین، بنا بر قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر این عقیده است که امام عصر علیه السلام اگرچه غایب است، اما وجود او برای مؤمنان و شیعیان، دارای فایده است و از نور ولایت وی در زمان غیبتش، منتفع و بهره‌مند می‌گردند. وی همچنین در شرح حدیث پنجم از باب

«انه لولم یکن فی الارض الا رجلا لکان احدهما الحجه» (اگر در زمین جز دو کس نباشد، یکی از آنها امام است)^{۳۷} که یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند به همین مطلب اشاره کرده و از فایده وجودی امام غایب سخن می‌گوید. او در آنجا بیان می‌کند که صرف وجود امام در هر عصری برای مردم، هدایت است؛ حال اگر مردم از وجود او مهتدی نمی‌گردند و از نور او روشن نمی‌شوند، تقصیر از جانب خودشان است نه از امام. ملاصدرا بیان می‌کند که این عدم اهتدای مردم به دلیل حجابی است که میان خود و امام به واسطه غلبه شهوات بر نفوسشان افکنده‌اند و اگر خداوند به رحمت خود، این حجاب را بردارد، مردم به نور هدایت او، مهتدی می‌گردند.^{۳۸}

نتیجه‌گیری

پس از بررسی آرای صدرالمتهلین پیرامون مهدویت و وجوب وجود امام در هر زمان و مقایسه اندیشه‌های وی با نظریات متکلمان و فلاسفه دیگر در این باب، روشن می‌شود که استدلال دوم ملاصدرا بر اثبات وجوب امامت، در واقع همان استدلال اصلی متکلمانی^{۳۹} همچون شیخ مفید،^{۴۰} سیدمرتضی^{۴۱} و خواجه نصیرالدین طوسی^{۴۲} است. فارابی،^{۴۳} ابن سینا^{۴۴} و شیخ اشراق^{۴۵} نیز از آنجا که همچون ملاصدرا تفاوت اساسی میان نبوت و امامت قایل نبوده‌اند، استدلال واحدی را برای اثبات وجوب وجود یک نبی یا امام در هر زمانی اقامه کرده‌اند که در حقیقت، همان مقدمه پنجم استدلال صدرالمتهلین بر وجوب بعثت انبیاست. شیخ اشراق علاوه بر استدلال، در آغاز کتاب *حکمت‌الاشراق*^{۴۶} به مطلبی پیرامون لزوم استمرار ولایت و وجود یک ولی در هر زمان به عنوان حامل سنت الهی اشاره می‌کند که با موضع صدرالمتهلین در باب وجود امام دوازدهم به عنوان حامل سنت الهی، مطابقت کامل دارد. میرداماد نیز در آثار خود^{۴۷} مطلبی پیرامون شأن و عظمت جایگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارد که تا حدی شبیه به استدلال سوم ملاصدرا است. استدلال روایی میرداماد نیز در اثبات لزوم وجود ائمه اثناعشر و امام دوازدهم،^{۴۸} به نحو تام و تمام مطابق با استدلال دهم صدرالمتهلین است. نتیجه آنکه با مذاقه در مواضع صدرالمتهلین و مقایسه آن با نظریات متکلمان و حکمای سابق بر او، معلوم می‌شود که موضع وی نه تنها جامع تمامی آراء و استدلال‌های این متفکران در باب مهدویت است، بلکه حاوی نکات ظریف و استدلال‌های بدیعی همچون استدلال اول، چهارم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و همچنین مطالبی است که در مباحث اعتقاد به مهدویت و رد اعتراض بر غیبت امام دوازدهم در این مقاله ذکر کردیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه آرای متکلمان و فیلسوفان اسلامی پیرامون اعتقاد به مهدویت و مقایسه نظرگاه‌های مختلف در این باب، ر.ک: اکبر مستوفی، بررسی مسئله مهدویت در فلسفه و کلام اسلامی.
۲. صدرالمتألهین، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ج ۱، ص ۹۵.
۳. همو، المبدأ و المعاد، جلد ۲، ص ۱۱۲.
۴. همو، شرح اصول الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، جلد ۱، ص ۸۹.
۵. همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۷۴.
۶. همو، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ج ۱، ص ۱۰۰.
۷. همو، شرح اصول الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، ج ۱، ص ۹۳.
۸. همو، مفاتیح‌الغیب، جلد ۱، ص ۱۱۸.
۹. همان، ص ۱۲۱.
۱۰. برای مطالعه رأی ملاصدرا در باب شهید بودن امام بر امت تابع خود، ر.ک: شرح اصول‌الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، ص ۵۸۷-۶۰۷؛ برای مطالعه رأی او در باب هادی بودن امام، ر.ک: همان مأخذ، ص ۶۰۷-۶۱۵؛ برای مطالعه رأی او در باب ولی امر و خازن علم بودن امام، ر.ک: همان مأخذ، ص: ۶۱۶-۶۱۷.
۱۱. الکلینی الرازی، اصول کافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۹۰.
۱۲. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، جلد ۱، ص ۹۹.
۱۳. الکلینی الرازی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۹۳.
۱۴. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه)، جلد ۱، ص ۱۰۳.
۱۵. همان، ص ۴۰۱.
۱۶. همان، ص ۴۷۵.
۱۷. همان، ص ۴۸۸.
۱۸. الکلینی الرازی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۹۹.
۱۹. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی ج ۱، ص ۴۳۲.
۲۰. همو، مفاتیح‌الغیب، جلد ۱، ص ۱۴۵.
۲۱. همو، شرح اصول الکافی، جلد ۱، ص ۴۵۰.
۲۲. همان، ص ۵۰۴.
۲۳. همان، ص ۱۹۶.
۲۴. همان، جلد ۱، ص ۴۶۵.
۲۵. الکلینی الرازی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۱۰۷.
۲۶. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰.
۲۷. همان، ص ۴۸۳.
۲۸. الکلینی الرازی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲۹. صدرالمتألهین، شرح اصول، ج ۱، ص ۴۸۵.
۳۰. همان، ۴۷۹.
۳۱. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، جلد ۶، ص ۲۹۸.
۳۲. کلینی الرازی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۲۹.
۳۳. صدرالمتألهین، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۵۸.
۳۴. همو، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۴۸۷.
۳۵. همو، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۴۷۶.
۳۶. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۳۰۲.
۳۷. کلینی رازی، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، جلد ۱، ص ۲۵۴.
۳۸. صدرالمتألهین، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، جلد ۱، ۱۶۶.
۳۹. ما در اینجا به جهت اجتناب از تکرار مطالب، استدلال‌های متکلمان و فیلسوفان مذکور را بیان نمی‌کنیم و تنها به ذکر منابع اکتفا خواهیم کرد.
۴۰. الشیخ المفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۴۷.
۴۱. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ج ۱، ص ۴۱۰؛ رساله فی غیبه الحججه، جلد ۲، ص ۲۹۴؛ المقنع فی الغیبه، جلد ۱، ص ۳۶.
۴۲. خواجه نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، جلد ۱، ص ۲۲۱؛ تلخیص المحصل، جلد ۱، ص ۴۰۷؛ رساله الامامه، جلد ۱، ص ۴۲۸؛ فصول خواجه طوسی، ترجمه محمد تقی دانش پژوه، جلد ۱، ص ۳۹.
۴۳. ابونصر الفارابی، آراء اهل المدینه الفاضله، جلد ۱، ص ۱۱۴.
۴۴. ابوعلی سینا، الاشارات و التنبیها، جلد ۳، ص ۲۷۱؛ الشفاء، جلد ۱، ص ۴۴۳؛ النجاه، جلد ۱، ص ۳۴۰.
۴۵. شهاب‌الدین یحیی سهروردی، پرتونامه، جلد ۳، ص ۷۵؛ التلویحات، جلد ۱، ص ۹۶؛ حکمه الاشراق، جلد ۱، ص ۲۴۵؛ فی اعتقاد حکماء، جلد ۲، ص ۲۳۸؛ اللمحات، جلد ۴، ص ۲۳۰.
۴۶. شهاب‌الدین یحیی سهروردی، حکمه الاشراق، جلد ۱، ص ۱۱.
۴۷. محمدباقر میرداماد، الرواشح السماویه فی شرح احادیث الامامیه، ص ۳۴؛ القیسات، جلد ۲، ص ۳۹۶.
۴۸. همو، نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات الجدوی الدعاء، جلد ۱، ص ۲۱.

منابع

- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبیهاات*، مع شرح نصیرالدین الطوسی و قطب‌الدین الرازی، الجزء الثالث، تهران، مطبعة الحیدری، ۱۳۷۹ق.
- ____، *الشفاء (الهیات)*، راجعه و قدم له ابراهیم مذکور، تحقیق الاب قنوتی و سعید زاید، القاہرہ، الہیئہ العامہ لشؤون للمطابع الامیریہ، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۰م. (افست ایران، قم: منشورات مکتبہ آیہ‌اللہ العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق).
- ____، *النجاه*، نقحہ و قدم له ماجد فخری، بیروت، دارالافاق الجدیدہ، الطبعہ الاولی، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵م.
- سہروردی، شہاب‌الدین یحیی، *پرتونامہ*، (مجموعہ مصنفات شیخ اشراق)، ج ۳، تصحیح، تحشیہ و مقدمہ سیدحسین نصر، با مقدمہ و تحلیل فرانسوی ہانری کربن، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ____، *التلویحات*، (مجموعہ مصنفات شیخ اشراق)، ج ۱، تصحیح و مقدمہ ہانری کربن، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ____، *حکمہ‌الاشراق*، (مجموعہ مصنفات شیخ اشراق)، ج ۱، تصحیح و مقدمہ ہانری کربن، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ____، *فی اعتقاد الحکماء*، (مجموعہ مصنفات شیخ اشراق)، ج ۲، تصحیح و مقدمہ ہانری کربن، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ____، *اللحاحات*، (مجموعہ مصنفات شیخ اشراق)، ج ۴، تصحیح، تحشیہ و مقدمہ نجفقلی حبیبی، تہران، پژوهشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- السید المرتضی، ابی‌القاسم علی بن الحسین، *الذخیرہ فی علم الکلام*، تحقیق السید احمد الحسینی، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- ____، *رسالہ فی غیبہ الحجہ*، رسائل الشریف المرتضی، تحقیق السید احمد الحسینی، الجزء الثانی، قم، دارالقرآن، ۱۴۱۰ ق.
- ____، *المقنع فی الغیبہ*، تحقیق محمدعلی الحکیم، قم، مؤسسہ آل‌البیت علیہم السلام للاحیاء التراث، ۱۳۷۴ ش.
- الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، *الارشاد*، بیروت مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، الطبعہ الثالثہ، ۱۴۱۰ق.
- ____، *النکت الاعتقادیہ*، تحقیق رضا مختاری، بی‌جا، المؤتمر العالمی لالیفہ الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
- صدرالمتألہین، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۶، تصحیح محمد خواجوی، قم، بیدار، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ____، *شرح اصول الکافی (کتاب العقل و الجهل)*، بہ تصحیح محمد خواجوی، تہران، مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ____، *شرح اصول الکافی (کتاب فضل العلم و کتاب الحجہ)*، بہ تصحیح محمد خواجوی، تہران، مؤسسہ

- مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدمصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ، *المبدأ و المعاد*، تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، ج ۲، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ، *المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ، *مفاتیح‌الغیب مع تعلیقات للمولی علی‌النوری*، صححه و قدم له محمد خواجه‌ی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- الفارابی، ابونصر محمدبن محمد، *آراء اهل‌المدینه الفاضله*، قدم له علی بو ملحم، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵.
- الکلبینی الرازی، ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق، *اصول کافیه*، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، الجزء الاول، قم، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۹/ق/۱۳۴۸ش.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد، *الرواشح السماویه فی شرح احادیث الامامیه*، چاپ سنگی، بی‌تا.
- ، *القبسات*، باهتمام مهدی محقق، سیدعلی موسوی بهبهانی، توشیهیکو ایزوتسو و ابراهیم دیباجی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ، *نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب‌البداء و اثبات‌الجدوی الدعاء*، مع تعلیقات الملا علی‌النوری، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، هجرت، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- نصیرالدین طوسی، ابوجعفر محمد بن محمد، *تجرید الاعتقاد*، حقه محمد جواد الحسینی الجلالی، قم، مرکز النشر و مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷ق.
- ، *تلخیص‌المحصل*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۹.
- ، *رساله‌الامامه، تلخیص‌المحصل*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۹.
- ، *فصول‌خواجه طوسی و ترجمه تازی آن*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.